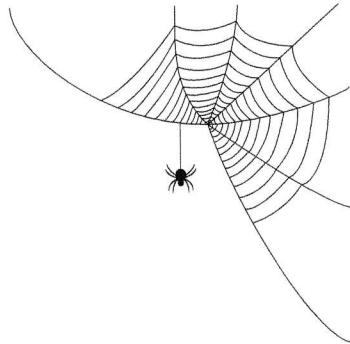


## مگس نیمه دانا

تقدیم به نیمه روشنفکران!

عنکبوتی درشت در خانه‌ای کهنه ساز تاری زیبا به منظور شکار  
تنیده بود و هر بار که مگسی بر آن فرود می‌آمد و گرفتار می‌شد  
عنکبوت آن را فوراً می‌بلعید تا دیگر مگسانی که از آن حوالی در گذر  
بودند تصور کنند که کارتنک خلوتگاهی است امن و امان.

روزی مگسی نیمه دانا - که وز وز  
کنان بر فراز تار می‌گذشت - آن قدر  
برای نشستن این پا آن پا کرد و دو  
دلی به خرج داد تا عنکبوت ناچار  
سری بیرون آورد و گفت، «کرم نما و  
فرود آ!»



اما مگس، که از عنکبوت زیرک‌تر بود، گفت، «خیر، این خانه خانه ما نیست رفیق، من اینجا مگسی نمی‌بینم و بر جایی که مگس نباشد نمی‌نشینم.»

این گفت و پرواز کنان رفت و رفت تا به جایی رسید که مگسان زیادی گرد آمده بودند. قصد فرود آمدن داشت که سر و کله زنبوری پیدا شد و هشدار داد، «دست نگه دار نادان! آنچه زیر پا داری مگس گیر است و این همه مگسان که می‌بینی به دام افتاده‌اند.»

مگس گفت، «چه یاهوها! کدام مگس گیر، کدام دام؟ مگر نمی‌بینی اینجا عرصه میتینگ است و همه به تظاهرات و نطق و خطابه مشغولند؟» این گفت و نشست و با دیگر مگسان زمین گیر شد.

**نتیجه اخلاقی: امنیت در کمیت نیست، در هیچ چیز دیگر هم نیست!**